

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

میقات

فصلنامه فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، تاریخی

سال دوازدهم
شماره چهل و پنجم
پاییز ۱۳۸۲



میقات

صاحب امتیاز:

حوزه نمایندگی ولی فقیه در امور حج و زیارت
مدیر مسؤول: سیدعلی قاضی عسکر
زیر نظر: هیأت تحریریه

ویراستار: علی ورسه‌ای
طراح: کمال محمدی مجد (ملقن)
حروفچینی: مرکز تحقیقات حج
لیتوگرافی و چاپ: دارالحديث

آدرس: تهران - خیابان آزادی - نبش خوش
سازمان حج و زیارت - طبقه دوم - معاونت
آموزش و تحقیقات بعثة مقام معظم رهبری

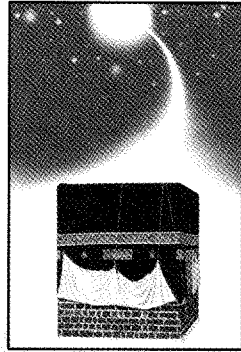
آدرس اینترنت: www.Hadj.ir

آدرس پست الکترونیک: BeseH@Hadj.ir

یادآوری:

- مسؤلیت آراء و نظرات به عهده نویسندگان آن است.
- میقات، در ویرایش مطالب آزاد است.
- مقالات رسیده، بازگردانده نخواهد شد.

فهرست



| | |
|--|---|
| <p>سیدجواد ورعی ۶</p> <p>محمد مهدی فیروز مهر ۲۹</p> | <p>اسرار و معارف حج</p> <p>پرتوی از مشعل هدایت قلب زمین (۱)</p> |
| <p>آیه‌الله مکارم شیرازی ۵۶</p> <p>محمدحسن نجفی ۹۵</p> | <p>فقه حج</p> <p>جمرات در گذشته و حال (۱) ورود جهانگردان غیرمسلمان به مکانهای مقدس</p> |
| <p>سیدعلی قاضی عسکر ۱۱۶</p> | <p>اماکن و آثار</p> <p>تخریب بقیع به روایت اسناد (۱)</p> |
| <p>..... ۱۴۴</p> | <p>حج در آئینه ادب فارسی</p> <p>شهر دین، شهر خدای شهر رسول</p> |
| <p>..... ۱۵۲</p> | <p>جاری‌های حج</p> <p>کشف یک چاه و منبر قدیمی در صحن مسجدالحرام</p> |
| <p>دریا دار ایوب صبری / علی اکبر مهدی پور ۱۵۶</p> | <p>نقد و معرفی کتاب</p> <p>سیمای مدینه</p> |
| <p>سیدنورالله باقری ۱۷۰</p> | <p>فاطرات</p> <p>حج‌گزاری ایرانیان، از زبان خادمان حجاج</p> |
| <p>..... ۱۸۶</p> <p>رحیم کارگر ۱۹۴</p> | <p>از نگاهی دیگر</p> <p>حج‌گزاری در کشور هندوستان زیارت عارفانه</p> |

اسرار و معارف حج



پرتوی از

مشعل هدایت

سیدجواد ورعی

اشاره:

حاج ملا هادی سبزواری، حکیم نامور شیعی و شارح حکمت متعالیه، احکام و اسرار فقه را به نظم در آورده، آنگاه به شرح آن پرداخته است؛ مشابه اقدامی که در منطق و فلسفه انجام داده است. «اللثالی المتظمه» در منطق و «غرر الفرائد» در حکمت و فلسفه، از آثار ارزشمند اوست که تاکنون در حوزه‌های علمیه، متن درس و بحث رشته‌های علوم عقلی است.

از آن میان، «نبراس الهدی» (چراغ یا مشعل هدایت) نیز عنوان اثر منظوم وی در فقه است. مؤلف در این اثر، از «الدرّة النجفیه»، اثر منظوم سید بحر العلوم در فقه، تأثیر پذیرفته است؛ با این تفاوت که بحر العلوم «مسائل فقه» را به نظم کشیده و سبزواری علاوه بر اشاراتی به احکام و مسائل فقه، «اسرار فقه» را هم به شعر در آورده است. وی در مقدمه «نبراس» آورده است:

و نصب عینی فشا السرائر
- لله درّه - فما أبرّه

و ما بسطت القول في الظواهر
کم غرة من ظاهر في الدرّة

و در شرح این بیت می‌نویسد: «چه بسیار فصولی که در «الدرّة النجفیه»، به ظاهر فقه



پرداخته شده است، اثری که ظواهر مسائل فقه را به نظم در آورده است» ولی در «نبراس» تنها به رؤوس مسائل فقه اشاره کرده تا بتواند بیش از پیش به بیان اسرار بپردازد.

اثر سبزواری را، در تبیین احکام و مسائل فقه، متأثر از «اللمعة الدمشقیة» نوشته شهید اول دانسته‌اند، به طوری که گویا لمعه به نظم در آمده و حتی از الفاظ آن نیز استفاده شده است.

اما در اسرار حج، از «کتاب المجلی» نوشته ابن ابی جمهور احسائی تأثیر گرفته که خود او در «شرح الأسماء» بدان اشاره کرده است.

مؤلف همچنین اسرار طهارت، نماز، زکات و روزه را در کتاب «اسرار الحکم» به زبان فارسی نگاشته، ولی «نبراس» از این جهت که اسرار ابواب دیگری چون حج و نکاح را هم دارد، کاملتر است.

«اسرار الحکم» به سال ۱۲۸۶ هـ. ق. سه سال پیش از وفات مؤلف نگاشته شده و گویا واپسین اثر اوست. علاوه بر آن، در «شرح الأسماء یا شرح دعای جوشن کبیر» نیز فصلی را به تبیین اسرار حج اختصاص داده است.^۱ آنجا که خدای

سبحان را به این اسماء مورد خطاب قرار می‌دهیم:

«يَا رَبَّ الْبَيْتِ الْحَرَامِ، يَا رَبَّ الشَّهْرِ الْحَرَامِ، يَا رَبَّ الْبَلَدِ الْحَرَامِ، يَا رَبَّ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ، يَا رَبَّ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ، يَا رَبَّ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ، يَا رَبَّ الْحِلِّ وَالْحَرَامِ...».

وی در مقدمه «نبراس» خداوند را به خاطر آنکه احکام شریعت و حلال و حرام را به ما آموخت و ما را با بهترین مخلوقاتش - پیامبر خدا ﷺ و خاندان پاک او و حجت‌های الهی - آشنا ساخت، سپاس می‌گوید و در تجلیل از مقام و منزلت ائمه هدی ﷺ به تفصیل قلمفرسایی می‌کند. سپس به معرفی «نبراس» می‌پردازد و نورانیت آن را برگرفته از خورشید دین می‌شمارد. آنگاه از معیار احکام شرع، که بر اساس مصالح و مفاسد است، هر چند بر ما نامعلوم باشد، سخن می‌گوید:

فکلُّ حکم جاء فيه مصلحة
وإن لُدی الأوهام لیست واضحة
ولی شأن عبد خدای، اطاعت و امتثال امر الهی و تقرّب به درگاه اوست.

این گزارش مختصر به منظور آشنایی خوانندگان محترم با این اثر ارزشمند ارائه شد. مؤلف در هر بخشی، ابتدا احکام و مسائل - واجبات، محرمات، مستحبات و مکروهات - هر مرحله از اعمال و مناسک حج را بر می‌شمارد، سپس به بیان اسرار می‌پردازد. ما فقط به بیان پاره‌ای از اسرار اعمال و مناسک حج، که حاجی سبزواری در این کتاب و نیز در شرح دعای جوشن کبیر آورده، نظری افکنده‌ایم. بدیهی است که شرح همه آیات «محفّل حج» در این منظومه و تبیین همه اسرار در یک مقاله نمی‌گنجد، و تنها می‌توان به تبیین بخشی از آن پرداخت.

حج، رهبانیت امت اسلامی

مؤلف، احکام و اسرار حج را با عنوان «محفّل الحج» در قالب حدود چهارصد بیت به نظم در آورده است.

قسيساً آوى قلل الجبال
دُمّت سوى الحجة ربانية

تَسَبَّلُ لِلْحَقِّ ذِي الْجَلالِ
في هذه الأمة رهبانية

انقطاع از خلق به سوی حق تعالی و اقامت در قتل و ارتفاعات را که در امت‌های گذشته توسط قسّیسن و راهبان صورت می‌گرفت و مورد ستایش خدای تعالی هم بود، به مرور با رو آوردن مردم به شهوات و ترک رهبانیت، اسلام ظهور کرد و شاعر الهی و سنن انبیای گذشته احیا شد و چون رهبانیت به شکل پیشین ممنوع گشت، جهاد و حج رهبانیت امت اسلامی شد.

پیامبر خدا ﷺ به ابن مسعود فرمود: «می‌دانی رهبانیت امت من چیست؟ عرض کرد: خدا و رسول او داناترند. فرمود: هجرت و جهاد و نماز و روزه و حج و عمره».

پیامبر خدا ﷺ به ابن مسعود فرمود: «می‌دانی رهبانیت امت من چیست؟ عرض کرد: خدا و رسول او داناترند. فرمود: هجرت و جهاد و نماز و روزه و حج و عمره».^۲
همچنین آن حضرت به عثمان بن مظعون فرمود: «خداوند جهاد و حج را، که ترک



اهل و عیال و مال دنیاست، جایگزین
رهبانیت کرد».^۳

خداوند خانه‌ای را به عنوان خانه
خود برگزید و مردم را به وسیله آن آزمود:

عَيْنَ بَيْتاً وَابْتَلَى وَادَاهُمْ
أَذْنَ غُرٍّ آذَنُوا فَوَادَاهُمْ

ابراهیم خلیل و پیامبران دیگر، مردم
را به انجام اعمال و مناسک حج ندا دادند.
وقتی ابراهیم از بنای کعبه فارغ شد،
جبرئیل از جانب خدا نزد او آمد و دستور
داد تا مردم را خبر کند. ابراهیم گفت:

خدایا! صدایم به مردم نمی‌رسد. ندا رسید که تو خبر کن و ما به آنان می‌رسانیم. ابراهیم بر
بالای مقام رفت و ندا داد: «ای مردم، حج خانه خدا بر شما واجب شده، پروردگارتان را
اجابت کنید» همه آنانکه در اصلاط مردان و رحم زنان بودند، پاسخ دادند: «لَبَّيْكَ ، اَللّهُمَّ
لَبَّيْكَ...».^۴

مصراع دوم بیت فوق، به حج معنوی و حقیقی دیگری اشاره دارد و آن اینکه خانه
حقیقی خدا، قلب و دل انسان است؛ به خصوص قلوب پیامبران و دل‌های اولیا و
برگزیدگان الهی، چنانکه در حدیث قدسی آمده است: «لَمْ يَسْعُنِي سَمَائِي وَ لَا أَرْضِي وَ
وَسَعُنِي قَلْبُ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ».^۵

حج سواره و پیاده

کسی که حج بجا می‌آورد و به سوی حق سواره یا پیاده، یا برهنه یا با کفش
می‌شتابد، پاداش این حج به قدری است که زبان از بیان آن عاجز است.

عن ذكر أجره لساننا يكِلّ
زي المساكين إلى الله أحبّ

فمن له يمشو و يحفى ينتعل
مشى حفاً أحمرُ أدنى من أدب

بدیهی است که چون بهترین اعمال دشوارترین آنهاست (أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ أَحْمَرُهَا)،^۶ حج پیاده و با پای برهنه، با فضیلت تر و در مراعات ادب حضور، برتر از صور دیگر حج است. اضافه بر آن، پیاده راه رفتن، شعار محرومان و مسکینان است و پیاده و با پای برهنه آهنگ خانه خدا کردن، در حقیقت خود را به زی آنان در آوردن است که نزد خدا محبوبتر می باشد.

حجّ صوری و حجّ معنوی

حجّ در حقیقت آهنگ حرم الهی است تا با حرکت از اطوار نفس به عقل، خدا را مشاهده کند و بدو ملحق شود. در این راه به راهنمایی محتاج است که دانای راه و آگاه به علم طریقت باشد. به قافله‌ای و زاد و توشه‌ای نیازمند است که علم و تقوا باشد و مرکبی لازم دارد که صبر باشد. سالک در این سفر باید مانند شتر باشد که بار سنگین حمل می کند، کم می خورد و برگر سنگی صبور است، و تحمل تشنگی و طول سفر و سختی آن را دارد و در برابر کوچک و بزرگ منقاد و مطیع است. سالک نیز باید کم حرف، زیاد روزه دار، بدون احساس خستگی از شرکت اعمال باشد. در آغاز حج، خود را از گناهان پاک گرداند، از طبایع بشری خارج کند، از دنیا و احکام آن و شأن و اعتباری که از خلق خدا دارد، جدا شود. در خلوت به ریاضت پردازد و به دیدار مردان خدا و زیارت آثار پیامبران و اولیا و صالحان برود و عبادات واجب را به طور کامل بجا آورد.^۷

عارف سبزواری، در ایاتی که می آید، به تفصیل تفاوت‌های حج صوری و حج معنوی را بدینگونه بر شمرده است:

و هي ابتغاء نهاية المطالب
 للحجة راحلة تزود
 للقلب هادية على الطريقة
 وتوبة، إنابة، توكل
 مروءة، فتوة، محاسبة
 منازل الحجة معنوية
 من كل داء سُورهم لها شفا

للقلب حجة كما للقلب
 للقلب قافلة وقائد
 فيلزم العارف بالحقيقة
 إرادة، عزم، صفا، تبئ
 تذکر، تفکر، مراقبة
 هذي وأضعاف لها ألفتة
 قوافل القلوب، إخوان الصفا

والزَّادِ فِي كَفَّةِ عَقْلِ نَظْرِي
 أَكْرَمَكُمْ أَتْقَاكُمْ، نَسَاكِهِ
 رَاحِلَةُ الْحِجَّةِ ذِي اصْطِبَارِ
 كَمَا الْجَمَالِ يَحْتَمِلُنِ التَّعْبَا
 يَقْتَعِنُ بِالشَّرْكِ وَبِالْيَسِيرِ
 كَذَاكَ لِلسَّالِكِ جَوْعٌ وَ سَهْرٌ
 لظَاهِرِ الْحِجَّةِ الاغْتِرَابِ جَا
 فِي الظَّاهِرِ تَبْدِيلِ أَرْضٍ وَ سَمَا
 تَعْرِفُ نَفْسَكَ فَتَعْرِفُ رَيْكََا

معرفة، في العملي التقوى ذر
 أخلصكم أبهاكم، سلاکه
 في الارتياض ثم الاذکار
 سَهراً ظمأً وَعَرٍ وَ قَرٍ سَغْبَا
 یفقدن للكبير والصغير
 و عزلة رضاً و تسليم سیر
 للسرّ أن من الفِ الاهوا أخرجا
 الباطنِ تبديل قلب و قوی
 بل زن بوصفه شهود نفسکا

- همانگونه که جسم حج صوری انجام می‌دهد، قلب نیز حجّ معنوی را برای رسیدن به مقصود محقق می‌سازد. مقصود در حجّ صوری، زیارتِ خانه خدا و در حجّ معنوی زیارت صاحب خانه و محبت و طلب او است.

- همان‌طور که حجّ قلبی و صوری، قافله و راهنما و مرکب و زاد و توشه دارد. حج قلبی و معنوی نیز نیازمند راهنمایی است که عارف به حقیقت حج باشد. حجّ معنوی نیز مانند حج صوری، دارای منازل است؛

«اراده»، که مانند نور در قلب می‌تابد. «عزم»، که مرحله تصمیم و بعد از اراده است. «صفای قلب و صدق نیت». «تقبل»، که بریدن از خلق در طلب حق تعالی است. «توبه»، «انابه» و «توکل».

«تذکر»، «تفکر»، «مراقبت»،

«مروّت»، «فتوّت»، «محاسبه» و

موارد دیگر که (در جای خود تبیین شده)، همگی منازل حج معنوی‌اند.


- همان‌طور که حج صوری در قالب

قافله‌هایی انجام می‌شود، در حج

معنوی نیز قلب، قافله‌هایی دارد که

شفای امراض درونی و معنوی

است.

حاجی، در سفر حج، باید به
 زیارت آثار مردان الهی و
 مزار و مشهد ائمه هدی  هدی
 رود و هر بنده برگزیده خدا را
 در سلوک ظاهری و باطنی اش
 ملاقات کند.

- همانطور که مرکب حمل توشه در حج، غالباً دو لنگه و کفه دارد، عقل نیز دارای دو کفه «نظری» و «عملی» است.

زاد و توشه در کفه عقل نظری، معرفت و آگاهی است و در کفه عقل عملی تقوا و ترک گناه.

- مرکب حج معنوی، استقامت در تحمل مشکلات و ذکر دائم است. پس زائر خانه خدا باید مانند شتر باشد و سختی، تشنگی، دشواری راه، سنگینی بار و گرسنگی را در راه خدا تحمل کند و تسلیم و راضی باشد.

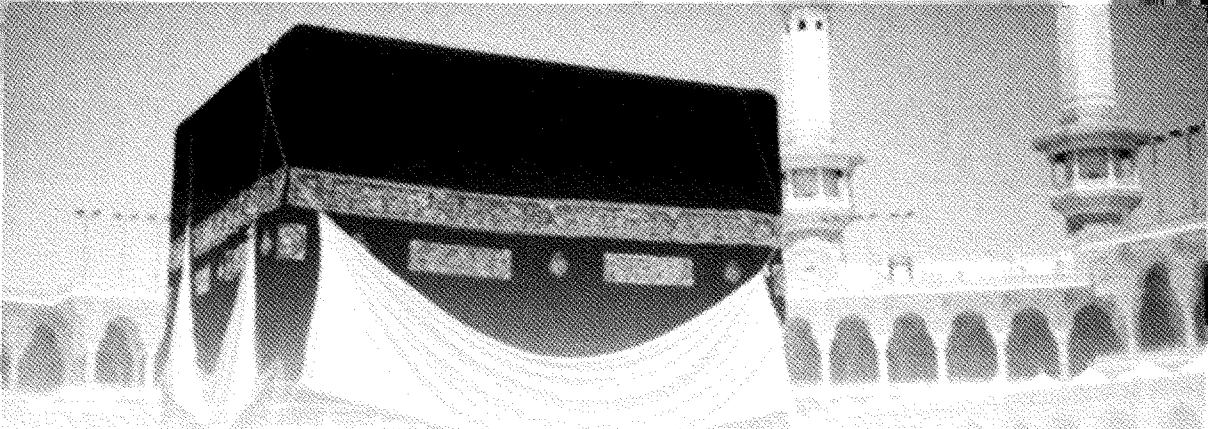
- همانطور که حج صوری، دوری از زن و فرزند و مال و وطن را به دنبال دارد، حج معنوی نیز خارج شدن از هواهای دل است؛ «...وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ...»^۱. چنانکه حج ظاهری هجرت از سرزمینی به سرزمین دیگر است، حج معنوی نیز تبدیل آسمان قلب و سرزمین قواست.

و هنگامی که آسمان وجود آدمی تغییر کرد، خود را می‌شناسد و در پرتو خودشناسی به پروردگارش معرفت پیدا می‌کند؛ «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ»^۲. بلکه فراتر از آن، کسی که خود را شناخت، پیش از آن خدایش را شناخته و معرفت پروردگارش را میزان و معیار معرفت خود قرار داده است؛ چرا که علم حقیقی به معلول، تنها در پرتو علم به علت حاصل می‌شود.

وَلْيُزِرْ آثَارَ رِجَالِ اللَّهِ فِيهِ كَلِيهَمَا وَلِيَلْقَيْنَ كُلَّ صَفِيٍّ

حاجی، در سفر حج، باید به زیارت آثار مردان الهی و مزار و مشهد ائمه هدی علیهم‌السلام رود و هر بنده برگزیده خدا را در سلوک ظاهری و باطنی اش ملاقات کند.

عارف سبزواری در ابیات فوق به تفصیل تفاوت‌های حج صوری و حج معنوی را تشریح کرده است.



اسرار موسم حج

ذی الأشهر للحجّ فیها اصطفیت
 اذ طهّرت و اغتسلت من لوثها
 لا حظّ من حسنات لمرآت الصّدا
 البسّدن الغیر النقیّ کلّما
 اذا التّفوس بالصیام أصلحت
 حرّت بزلفی من فناء غوثها
 ما استعذب الماء لامرء لیس صدا
 غدوّته زدت وبالأ ما نمی

برای حج ماههای خاصی برگزیده شده؛ چرا که نفوس انسانها به خاطر روزه‌داری در ماه رمضان پاک شده و آزاد گشته و به درگاه الهی نزدیک شده‌اند.

چگونه نفس آدمی نیازمند اصلاح و تطهیر نباشد در حالی که شخص زیبا از آینه بهره‌ای ندارد و آب جز در حال تشنگی، برای انسان گوارا نخواهد بود. با اعمالی که انسان در ماه رمضان انجام می‌دهد، تشنه‌ی قرب الهی گشته و به دنبالش برای حج احرام می‌بندد.

بدنی که پاکیزه نباشد، هر قدر هم تغذیه کند، و بالش بیشتر شده و رشد نخواهد کرد.

اسرار اعمال و مناسک

اقسام سه گانه حج - تمتع، قران و افراد - و عمره مفرده، هر یک اعمال و مناسکی دارند. در بعضی از اعمال و مناسک مشترک‌اند و در بعضی، از یکدیگر متمایز.

سرّ احرام

إحرام نفسٍ هو أن تجردت
 تلبّست شعار ذلّ و لدی
 ملابس الأوهام عنها طرحت
 حتّی تسریلت بأنوار الهدی

قد حاكت الأنوار من ذي المَكْرَمَةِ رداء كسبرياء، إزار العظمة
 عاهد بالله معاهدات مُراقباً في تلك إيفاءات
 حرم أهواءً على النفس و حلّ خلافتها في القلب عقد ما عقل
 و ليستذكر اندارج الكفن إذ اكتسا ثوبي الإحرام عني

احرام نفس آن است که از علایق و اوهام آزاد شوی؛ چنانکه بدن، خود را از لباس‌های دوخته آزاد می‌کند.

نفس، در پیشگاه الهی خود را خوار و ذلیل حس کند، همانطور که بدن خود را به صورت فقرا و مساکین در آورده و به دو لباس احرام قانع می‌شود تا به انوار هدایت الهی منور گردد.

با پوشیدن لباس احرام در میقات، پوشیدن کفن پس از مرگ را به یاد آورد؛ چرا که پوشیدن لباس احرام در حقیقت موت اختیاری است.

و از صاحب کرامت حقیقی، ردای کبریایی و لباس عظمت بیپوشد، همان طور که سایه در پرتو صاحب سایه بهره‌مند می‌شود.

با پوشیدن لباس احرام با خدا پیمان ببندد، پیمان ایمان و اطاعت و عبودیت و بر پیمانش وفادار باشد.

همانطور که انجام بعضی از اعمال بر مُحْرَم صوری حرام است، بر نفس خود نیز هواها و هوس‌ها را حرام گرداند و در قلب خود تصمیم به مخالفت با آنها بگیرد و از عقل اطاعت کند: «الْعَقْلُ مَا عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَ اُكْتَسِبَ بِهِ الْجَنَانُ»^۹
 با پوشیدن لباس احرام در میقات، پوشیدن کفن پس از مرگ را به یاد آورد؛ چرا که پوشیدن لباس احرام در حقیقت موت اختیاری است.



سرّ تلبیه

تلبیه، پاسخ به ندای حق تعالی است. ندا، گاه تکوینی و پاسخ آن حتمی است و گاه تشریحی و تکلیفی.

في ذا النداء و الخطاب قد أثر إنَّ المخاطب له قد انتشر

| | |
|--|--|
| فَفِئَةٌ قَدْ سَمِعَتْ وَ فَهَمْتُ | قَدْ أَجَابْتُ وَ هُمْ حَزَبٌ عَلْتُ |
| وَ فِئَةٌ سَمِعَ وَ لَمْ تَفْهَمْ، وَ هُمْ | يَأْتُونَ بِالْحَجِّ وَ رَوْحًا لَمْ تَشْمُ |
| وَ فِئَةٌ قَدْ فَهَمُوا بِلَا نِدَا | وَ هُمْ أَوْلُوا الْأَيْدِ سَقَوْا تَأْتِدَا |
| وَ فِئَةٌ لَمْ يَسْمَعُوا لَمْ يَفْهَمُوا | وَ لَمْ يَجِيبُوا، وَ هُمْ الْأَوْلَى عَمُوا |
| وَ هُمْ عَنِ السَّمَاعِ مَعْرُولُونَ | شَرَّ الدَّوَابِّ الصَّمُّ مَحْجُوبُونَ |

مردم در پاسخگویی به ندای تشریحی پروردگار عالم چهار گروه‌اند. یک گروه ندای حق را شنیده و می‌فهمند و اجابت می‌کنند، این گروه صاحبان حقایق و حکم و لطایف‌اند.

گروه دیگر ندای حق را می‌شنوند، اما نمی‌فهمند، حج به جای آورند اما روح حج را استشمام نمی‌کنند. این گروه اهل صورتند نه معنا، اهل عقاید مختلف‌اند که با صاحبان عقاید در نزاعند.

گروه سوم بدون ندا خطاب حق را فهمیده‌اند، اینان گروه خاصی هستند که شراب معرفت نوشیده و از ابتدای امر مجذوب بوده‌اند و اهل کشف و تحقیق‌اند.^{۱۰}

و گروه چهارم کسانی هستند که نه ندای حق را شنیده و نه فهمیده و نه اجابت کردند. این گروه همان اصحاب شمال‌اند که طاغوت اولیای آنهاست.^{۱۱}

انسان هرگاه از کوه بالا می‌رود یا به درّه‌ای فرود می‌آید، باید به فکر وصول باشد. دعوت خداوند را اجابت کند و لَبَّيْكَ گوید و در این اجابت، میان دو حالتِ «خوف» و

«رجا» باشد و سرنوشت خود را به خدا وا گذارد و به فضل او تکیه کند.

امام زین العابدین علیه السلام هنگامی که

محرم شد و بر مرکب قرار گرفت.

رنگش زرد شد و لرزه بر

اندامش افتاد و توان لبیک گفتن

را از کف داد و فرمود: می‌ترسم

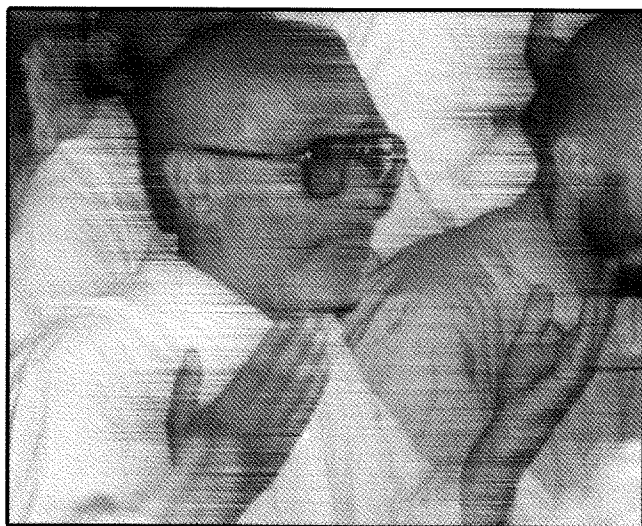
بگویند: «لا لَبَّيْكَ وَ لا سَعْدِيكَ»

روایت شده که امام زین العابدین علیه السلام هنگامی که محرم شد و بر مرکب قرار گرفت. رنگش زرد شد و لرزه بر اندامش افتاد و توان لبیک گفتن را از کف داد و فرمود: می‌ترسم بگویند: «لا لَبَّيْكَ وَ لا سَعْدِيكَ» و چون لبیک گفت، از هوش رفت و از

مرکب به زمین افتاد و پیوسته همین حال را داشت تا اعمال حج به پایان رسید.^{۱۲}



شخصی که می‌خواهد دعوت حق را لبیک گوید، به یاد اجابت ندای حق تعالی با نفع در صور و حشر خلائق از قبرها و ازدواج مردم در عرصه‌های قیامت بیفتد که او را لبیک می‌گویند و مردم به چند گروه تقسیم می‌شوند: مقرّبین، قبول شدگان و کسانی که در ابتدا میان حالت ترس و امید هستند ولی پس از مدتی رحمت الهی بر غضب او چیره شده و مشمول رحمت او قرار می‌گیرند، حاجی نیز هنگام لبیک همین حال تردید را دارد که آیا او را خواهند پذیرفت و حجّش قبول خواهد شد یا نه؟



اسرار تکرار تلبیه

و هي تُرَجِّيه فلبّٰی، فاحتذ
 كَرَّرَهَا كَمَا بِمَعْنَاهَا بَدَا
 تَلْبِيَةً مِنْ وَاصِلِ مَا سُوءَتْ
 مَا اسْتَحْسَنْتُ مِنْ ذِي شَهُودِ عَرَفَةَ
 وَ الْمَشْعَرِ الشُّعُورِ بِالْمَزْدَلِفَةِ
 كَمَا حَضُورَهُ يُجَرُّ الْعَيْبَةَ

إِذْ ذَكَرَ الْوَصُولَ فِي الْأَحْوَالِ ذِي
 إِذْ شَوْقُهُ بِكُلِّ حَالٍ جُدِّدَا
 إِذْ عَلَائِمُ الْوَصُولِ ظَهَرَتْ
 كَذَا إِذَا مَا وَقَّفُوا بِعَرَفَةَ
 إِذِ الْوُقُوفِ وَقَفَّةً فِي الْمَعْرِفَةِ
 بَلْ هِيَ الْوَقَارُ تَدْعُو الْهَيْبَةَ

تلبیه با صدای بلند، آشکار ساختن دین خداست، در صورتی که مانعی از تلبیه بلند نباشد؛ مثل تلبیه گفتن زنان، که آهسته گفتن اولی است. اما سرّ تکرار آن در



حالات مختلف، بدین جهت است که مُحَرِّم در حالات مختلف به یاد وصول به مقصد و امیدوار به وصول باشد و لبیک گوید. چه، شوق به وصول در حالات مختلف تجدید می‌شود و میل طبیعی یا ارادی هرچه به هدف نزدیکتر شود، شدت پیدا می‌کند.

احتمال دیگر در سرّ تکرار تلبیه آن است که به خاطر علوّ مرتبۀ منادی و اهمیت مقصد پی در پی دعوت حق تعالی اجابت می‌شود و سرّ قطع تلبیه با رسیدن و دیدن مواضع مخصوص، مثل خانه‌های مکه بدین سبب است که وقتی نشانه‌های رسیدن به مقصود آشکار می‌شود، تلبیه گفتن معنا ندارد. کسی که عرفه را مشاهده کرد، تلبیه گفتن با رسیدن به مقام معرفت جایز نیست. چه اینکه، با رسیدن به مشعر، به قرب حقیقی خدا می‌رسد و مقام وصول و شهود، اقتضای تلبیه گفتن را ندارد. بلکه مقتضای وقار و سکونت و اطمینان است؛ همانطور که هیبت و جلال و عظمت، اقتضای احترام و ادب حضور و وقار و سنگینی را دارد، حضور او نیز اقتضای غیبت وجود و اصل را دارد؛ ﴿أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾^{۱۳}

سرّ محرّمات احرام

سرّ محرّمات احرام، رهایی انسان از خود و توجه به خدا است که اگر محرّمات احرام حلال بود، انسان به خود مشغول می‌شد نه به خداوند. نگاه به آینه، زینت کردن، عقد نمودن، عطر زدن و... به خود مشغول شدن است. اضافه بر آن - مثلاً - صید کردن ارضای قوۀ غضب است و ترک صید، رهایی از قوۀ غضب.

المُحَرَّم كَالْمَيْتِ لَا حَرَاكَ لَهُ
و الصائِد حَيٌّ و لَا مُعَادَلَةَ
بَلْ غَضِبَ أَوْ شَبِهَ لِلْغَضَبِ
و الشَّرْعُ عَنِ مِظَنَّةِ الْإِثْمِ أَبِي

صید باید در حرم محترم باشد، علاوه بر آن، همه موجودات تسبیح‌گوی حق‌اند، گرچه

طواف گسسته بدانند بشناسی او
دریایی است که انتها ندارد؛ مانند
دایره در حرکت دوار که بی انتهاست؛
چون بان خط نقطه است و در دایره
نقطه وجود ندارد.

موجودات دانی باید فدای موجودات عالی شوند. اما محرم سالک است و تا به مقصود نرسیده، انسان کامل نیست که موجودات دیگر آرزوی نیل به مقام و مرتبه او را داشته باشند:

| | |
|---|--|
| وَلْيُحْتَرَمَ مَا كَانَ صَيْدَ الْحَرَمِ | مَنْ يَهْوِ حَبًّا يَهُوْ مَا لَهُ نَمِي |
| وَأَيْضاً الْكَلِّ مَسْبِيحٌ لَهُ | وَالدَّانِ يَفْدي لَلْعَلِيِّ عَلَّه |
| يَدْخُلُ بَابَ اللَّهِ وَهُوَ سَالِكٌ | بَلْ مُسْتَذَلُّ بِيَدِي أَنِّي هَالِكٌ |

اسرار طواف و واجبات آن

اینکه طواف گزار دایره وار بر گرد خانه کعبه می چرخد، برای آن است که حرکتی شبیه حرکت فرشتگان بر گرد عرش و فلک داشته باشد، که از عشق به جمال و جلال الهی در حرکت اند. برای آن است که طواف کننده بداند پیشاپیش او دریایی است که انتها ندارد؛ مانند دایره در حرکت دوار که بی انتهاست؛ چون پایان خط نقطه است و در دایره نقطه وجود ندارد. برای آن است که بداند در آسمان بیت المعموری وجود دارد که طواف ما به دور کعبه، سایه ای از طواف اهل آسمان پیرامون بیت المعمور است.

مروه، «مروت» است و مروت جامع مکارم اخلاق. حقیقت مروت آن است که انسان برای دیگری بسدده آنچه را که برای خود نمی بسدده.

حجرالأسود، چون عقل و صادر اول است که حرکت از او آغاز و به او پایان می پذیرد؛ چرا که عقل سر الهی است که آشکار و پنهان می شود. پایان یافتن این حرکت به عقل نیز بدین اعتبار است که عقل کلی محمدی، در سلسله صعودی پایان مرتبه است و سلسله امکان به او پایان می یابد و اختتام به او، اختتام به صادر اول است؛ چنانکه در قرآن و زیارات بدان اشاره شده است: «... كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ»^{۱۴} و در زیارت جامعه آمده است: «بِكُمْ فَتَحَ اللَّهُ وَ بِكُمْ يَخْتِمُ اللَّهُ».

هفتگانه بودن شوط های طواف، بسان آسمان های هفتگانه و چرخش فلک است. اینکه مقام ابراهیم خارج از مطاف قرار می گیرد، بدین جهت است که جزو خانه نیست و داخل کردن آن در طواف بیت الله الحرام، نوعی شرک به خداست. چه اینکه،

ججر اسماعیل جزو خانه است و لذا در طواف قرار می‌گیرد. اضافه بر آن، اسماعیل خود را قربانی و فانی در راه خدا کرد و فانی حکمی ندارد:

من دوران الطائف لئدرك
تشبهاً بالمَلَكِ وَالْقَلَكِ
و إنَّ في قَدَامِهِ لا منتهی

کالمستدیر لم یکن له انتها
إذ لم یبتَّ مستدیر هو خط
و إنَّما نهایة الخطُّ نُقْطُ
و فی السماء بیتٌ معمورٌ جُعِلَ

طواف أهله طوافنا یُظِلُّ
و الحجر کالغفل بدءٌ یختم
إذ هو سرُّ الله یبدؤ یکتُم

تسیح طواف بهذا عدَّ الفلك
إلی سماء آب شرطٌ إذ نسک
و إنَّما علی المقام لم یَدُر

إذ هو کالشرك و شركٌ ما اغتفر
و ججر إسماعیل فیهِ أدخِلا
إذ صار قرباناً و لا حکم لَلا

اسرار سعی میان صفا و مروه

مروه، «مرّوت» است و مرّوت جامع
مکارم اخلاق. حقیقت مرّوت آن است
که انسان برای دیگری نپسندد آنچه را که
برای خود نمی‌پسندد. اگر انسان، دیگری

را در اموری که بدان علاقمند است،
بر خود مقدم دارد و ایثار کند،
«فتوت» است.

صفا نیز صفای قلب است و وقتی
صفا و مروه را با هم جمع کرده، میان آن
دوسعی می‌کند، در حقیقت همه کمالات
را در خود جمع کرده است.

هدایت، تخلّق به اخلاق روحانی
است، بلکه بالاتر از آن، تخلّق اخلاق
محمدی است؛ «وَ إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقِ
عَظِيمٍ»^{۱۵} بلکه تخلّق به اخلاق الهی
است؛ چنانکه در حدیث آمده است:
«تَخَلَّقُوا بِأَخْلَاقِ اللَّهِ».^{۱۶}

هدایت، علاوه بر تخلّق به اخلاق،
معرفت است؛ چرا که «أَوَّلُ الدِّينِ
مَعْرِفَتُهُ»^{۱۷} که غایت ایجاد است. چنانکه
در حدیث قدسی آمده است: «خَلَقْتُ
الْخَلْقَ لِكَيْ أَعْرِفَ».^{۱۸}

محققان نیز در تفسیر آیه «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»^{۱۹} گفته‌اند: «لِيَعْرِفُونَهُ». ^{۲۰} کسی که معرفت و تخلّق را یک‌جا جمع کند، به قرب الهی نایل شده، چون هر درجه از معرفت، انسان را به درجه‌ای از تخلّق می‌رساند و درجه‌ای از تخلّق، او را به مرتبه‌ای از معرفت نایل می‌کند و کمال تقرّب حاصل می‌گردد؛ چنانکه ساعی از صفا متوجّه مروه می‌شود و از مروه متوجه صفا، و این امر چند مرتبه تکرار می‌شود.

در حدیث قدسی آمده «مَنْ تَقَرَّبَ إِلَيَّ شَبْرًا تَقَرَّبْتُ إِلَيْهِ ذِرَاعًا وَمَنْ تَقَرَّبَ إِلَيَّ ذِرَاعًا تَقَرَّبْتُ إِلَيْهِ بَاعًا وَمَنْ أَتَانِي مَشْيًا أَتَيْتُهُ هَرَوَلَةً»؛ ^{۲۱} «کسی که یک و جب به من نزدیک شود، یک ذراع به او نزدیک می‌شوم و کسی که یک ذراع به من نزدیک شود، یک باع نزدیکش می‌شوم، کسی که به سوی من گام بردارد، به سویی هروله کنان می‌شتابم!»

کسی که «تخلّق» و «معرفت» را یک‌جا جمع کند، به قرب الهی رسیده یا به مروه نایل شده، که سنگ یا چوبی است و از آن آتش بر می‌خیزد که آهنش عمل است. کنایه از اینکه: اگر از بدن آدمی عمل صادر شود، آتشی است که از وادی مقدس برخاسته و عمده صفای معرفت است که با آن شهود حاصل شود و در این مقام نیز همراهی با عمل برای معبود، ضروری است؛ چنانکه ساعی از صفا به مروه حرکت می‌کند.

خلاصه، بدون عمل صالح، کمال به دست نمی‌آید. کسی که میان صفا و مروه سعی انجام می‌دهد، در حقیقت مانند کسی است که در درگاه پادشاهی آمد و شد می‌کند و اظهار خلوص خدمت می‌نماید و به امید استخدام و عنایت از جانب او؛ بار دوم که



می رود به امید اینکه اگر در مرتبه اول او را ندیده، در مرتبه دوم ببیند. این رفت و آمد، صورتی از نزول و صعود همه موجودات است و همه موجودات بازگشتی دارند؛ «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً»^{۲۲} زائر با سعی خود میان صفا و مروه، در واقع مردّد است که خداوند او را پذیرفته است یا نه؟ با هروله کردن از گناهایی که کرده می‌گریزد یا برای انجام خیرات می‌کوشد و اوامر الهی را امتثال می‌کند. «...فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ...»^{۲۳}، «وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ...»^{۲۴} به عبارت دیگر، باید به هوش باشد و با سعی میان صفا و مروه، به یاد رفت و آمدش میان دو کفه ترازو در صحرای قیامت باشد؛ صفا را به منزله کفه حسنات و مروه را کفه سیئات و بدی‌ها بدانند و با حرکت میان آن دو، رجحان و نقصان اعمال و حرکت میان عذاب و بخشش الهی باشد:

| | |
|---|--|
| المَرْوَةُ الْمُرْوَةُ، الصفا صفا | علماً مشهوداً فيه رمز الاكتفا |
| إِنَّ الْهَدَى تَخَلَّقَ و معرفة | مَنْ درجات ذين سَارَ از دلقة |
| أَوْ مَرْوَةٌ زَنَدَةٌ مَقْدَحِ الْعَمَلِ | من جسد رمز و بالصدمة حلّ |
| فَإِنَّ نَزَلَتْ مِنْ صفا شهودكا | فاركن بالأركان إلى معبودكا |
| و السعي في المسعى لهذا الناسك | كالاختلاف بفناء المالك |
| و جاء الاستخدام و العناية | في العود إن لم يره بداية |
| و صورة النزول و الصعود في | كُلُّ و كُلُّ ذاتِ رَجْعِ فاقتف |
| تَرَدُّدُ الْقَبُولِ يُبْدي الْقَلْبِ | تَهْزُؤُ لُ مِنْ الْخَطَايَا هَرْبُ |
| أَوْ إِنَّهُ كَانَ امْتِثَالَ أَمْرِ هُو | كَاسْتَبِقُوا أَوْ ضَلَلَتْ أَتَيْتَهُ |

احرام بستن برای حج یا عمره، برای آن است که انسان با اسلام و ایمان، به مرتبه علم‌الیقین رسیده، با یکی به مرتبه عین‌الیقین و با دیگری به مرتبه حق‌الیقین برسد یا با یکی به مرحله فنا که روشنی چشم سالکان کوی دوست می‌باشد و با دیگری به مقام فنای از فنا برسد.

أَوْ لَفْنَا، لَهُ فَنَا الْفَنَا لِحَقِّ

و إِنَّمَا الْعَقْدَانِ لِلْعَيْنِ وَ حَقِّ

اسرار تقصیر

همانگونه که انسان با تکبیره الاحرام برای نماز مُحرم شده و آن را آغاز می‌کند و با سلام مُحَلّ می‌گردد و نماز پایان می‌یابد، زائر خانه خدا نیز با تلبیه محرم شده و حج یا عمره‌اش آغاز می‌شود، با تقصیر نیز محَلّ شده و اعمالش به پایان می‌رسد و سرّ اینکه با تقصیر از احرام خارج می‌شود، آن است که با اعمال و مناسک و نیات و اسرار و معارف حج، بهیمنیت و شُبُعیت از وجودش رخت بر می‌بندد و چون مو و ناخن و چنگال و نیش و امثال آن، که از خصوصیات حیوانات است، با تقصیر، از حیوانیت فاصله می‌گیرد و وجود ظلمانی‌اش نورانی می‌شود:

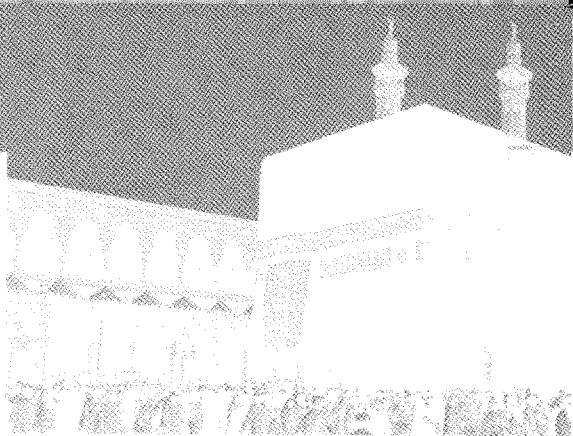
| | |
|--|--|
| تَحْلِيلُهَا التَّسْلِيمُ فَالتَّقْصِيرُ | کَمَا الصَّلَاةُ عَقْدَهَا التَّكْبِيرُ |
| کَمَا هُمَا بِتَلْبِيَاتٍ عَقْدَا | تَحْلِيلِ حَجٍّ وَ اعْتِمَارٍ قَدْ بَدَا |
| أَنْ سَبَّحَ بِهَيْمَةٍ مِنْهُ انْتَقَلَ | وَ السَّرِّ فِي أَنْ بِتَقْصِيرٍ يُحَلَّ |
| كَذَلِكَ الْأُظْفَارُ فَلتُقْلَمُ | فَإِنَّ الْأَشْعَارُ شَعَارُ الْأَعْجَمِ |
| تَصْرِيفُهُ فِي مَلِكٍ حَقَّ حَلًّا | فَحَيْثَمَا وَجُودُهُ تَبَدَّلًا |

اسرار و قوف به عرفه

زائر خانه خدا باید از قوف در عرفه و مشعر و مشاهده از دحام جمعیت و اقوام و ملل مختلف؛ از عرب و عجم، از گریه و ناله و استغاثه و تضرع آنها به درگاه حق تعالی، از پیروی هر قومی از پیشوای خود، از سرهای برهنه و بدن‌های کفن‌پوش، به یاد مواقف حشر و آخرت باشد. از اسرار اجتماع همه در این سرزمین، آن است که عموم مردم و گنه کاران، با اولیای الهی ارتباط پیدا کنند و به برکت حضور آنان، مشمول رحمت الهی قرار گیرند. همانطور که در سیر نزول، اولیای الهی واسطه فیض‌اند، در قوس صعود نیز اینان واسطه ترقی و کمال انسان‌اند. همانطور که در درگاه سلاطین حجازی، نگهبانانی هستند که مراجعه

همانطور که در سیر نزول، اولیای الهی واسطه فیض‌اند، در قوس صعود نیز اینان واسطه ترقی و کمال انسان‌اند.





کنندگان را در مقابل قصر نگاه داشته، سپس به آنان اذن دخول می دهند، زائر خانه خدا نیز باید در عرفات، مشعر و منا وقوف کند تا به سبب حضور اولیای الهی در میان آنان، مشمول رحمت الهی قرار گرفته و پس از

رمی و قربانی و تقصیر و پاک شدن، اذن دخول و حضور در خانه خدا را پیدا کند و برای طواف خانه خدا وارد مسجدالحرام شود.

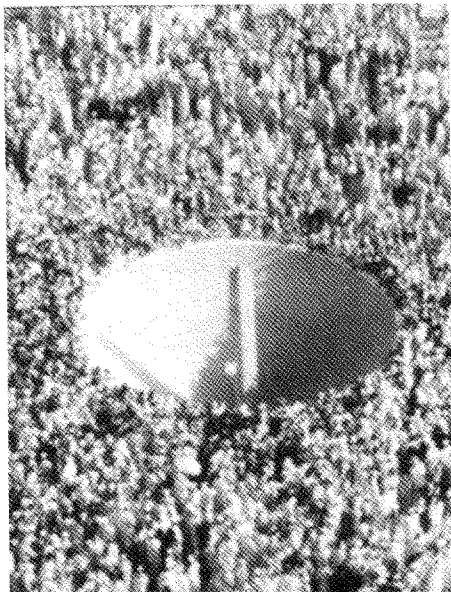
از امام صادق علیه السلام پرسیدند: چرا مشعر به عنوان موقف تعیین گردید و حرم موقف

نشده؟ فرمود:

«لِأَنَّ الْكَعْبَةَ بَيْتُ اللَّهِ وَالْحَرَمَ حِجَابُهُ، وَالْمَشْعَرَ بَابُهُ، فَلَمَّا قَصَدَهُ الزَّائِرُونَ أَوْقَفَهُمْ بِالْبَابِ يَتَضَرَّعُونَ حَتَّى أذِنَ لَهُمْ بِالِدُّخُولِ، ثُمَّ أَوْقَفَهُمْ بِالْحِجَابِ الثَّانِي وَهُوَ مَزْدَلِفَةُ، فَلَمَّا نَظَرَ إِلَى طُولِ تَضَرُّعِهِمْ أَمَرَهُمْ بِتَقَرُّبِ قُرْبَانِهِمْ، فَلَمَّا قَرَّبُوا وَقَضَوْا تَفْتَهُمْ وَتَطَهَّرُوا مِنَ الذُّنُوبِ الَّتِي كَانَتْ لَهُمْ حِجَابًا دُونَهُ أَمَرَهُمْ بِالزِّيَارَةِ عَلَى طَهَارَةٍ»^{۲۵}

«چون کعبه خانه خدا و حرم حافظ و نگاهبان آن است؛ هنگامی که زائران قصد خانه خدا می کنند، بر در خانه نگه داشته می شوند تا اذن دخول صادر شود، سپس در نگاهبانی دوم، که مزدلفه است نگهداشته می شوند و وقتی خداوند به تضرع و ناله فراوان آنها می نگرد، امر می کند که با قربانی کردن به او نزدیک شوند و چون قربانی کردند و از گناهانی که حجاب و مانع رسیدن انسان به خداست، پاک شدند، امر می شوند که با طهارت به زیارت خانه خدا روند.»

| | |
|-----------------------------|------------------------------|
| و من وقوف عرفة و المشعر | و ماتری من ازدحام البشر |
| و من فنون الصور و الألسنة | و الغوث واللهم بكل آونة |
| و امم اثر الائمة اقتفت | أصواتهم إلى السماء رفعت |
| ضاحي الرؤوس مكثس الأكفان نل | مواقف الحشر و شمّر و ارتجل |
| بجمع الأوتاد و قطب و البدل | رجا ارتباط الدان بالعالی حصل |



بِذِي فَيُؤِصِّ اللَّهُ مِنْهُ اسْتَنْزَلَتْ
وَالنَّعْمَ وَالرَّحْمَاتُ اسْتَجْلِبَتْ
وَحَرَسَ السُّلْطَانُ وَقَفُّوا عَلَيَّ
فِي نَاءِ قَصْرِه الرِّعَايَا أَوْلَاءُ
مِنْهُ الْوَقُوفَ بَعْدَ الْإِحْرَامِ فَحَجَّ
فَقَفَّ تَأَدِّبًا بِهَا اسْتَأْذَنَ فَلَجَّ

اسرار رمی

از جمله اسرار رمی، آن است که سالک
غیر از او - جل و علا - دیگری را طلب
نکند؛ چرا که غیر از او، چه کسی است که

عاقل باشد و خیر خود را نخواهد، به خصوص اگر مدعی علم و محبت به خدا باشد. کسی
که او را طلب کند، در امنیت و هدایت است و کسی که از او بگریزد، مغبون است و چه
غبنی بالاتر از آن!

جمرات سه گانه، همان نفوس سه گانهٔ اماره و مسوله و لوامه است. نفس اماره بدترین آنهاست.
پس از آن، نفس مسوله است که زخارف دنیا را در نظر انسان زیبا و باطل را حق جلوه
می دهد. سپس نفس لوامه که انسان را بر ارتکاب باطل سرزنش می کند و نسبت به آن دو،
بهتر است، که خداوند بدان سوگند یاد کرده: «وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ»^{۲۶} فحشا و
منکر و بغی نیز از آثار این سه نفس است که ضد سر و روح و قلب و معرفت و علم و
عدل اند.

رمی جمرات سه گانه، در حقیقت رمی نفوس سه گانه است و اینکه در روز عید فقط
جمرهٔ قصوی رمی می شود، بدین خاطر است که وقتی جمرهٔ بزرگتر و نفس شرورتر رمی
شد، در حقیقت آن دو نیز رمی شده اند.

یعنی در واقع، رؤوس و سران عقاید باطل رمی می شوند؛ چرا که مثل سنگ جامد
بی فایده اند و بر سالک است که صاحبان و بنیان گذاران این عقاید را رمی نماید. شاید
برداشتن هفتاد و دو سنگریزه - بنابر قولی - اشاره به هفتاد و دو فرقه باشد.

هو المُنَى لا تَتَمَنَّ غَيْرَهُ
 فالغَيْرُ ضَيْرٌ من يَخْلِي خَيْرَهُ؟
 من وجهه يبغي هو المأمون
 من رام منه بدلاً مغبون
 و أَيِّ غَبْنٍ أُغْبِنُ أَفْحَشُ بَلِي
 ذا الغبنُ ذاك الاغتباط قابلاً
 و أنفسُ أهواءها مُزاولة
 أمارة لوامة مسوولة
 فالجمرات للنفوس أمثلة
 يا بَطْلُ الدين! ارجمَن ذِي البَطْلَةِ
 كفاية القصى إذا ذَرَبْتَهَا
 فإذا رميتَ معظماً رميتها
 سوء العقائد حصي بلا ثمر
 أعمالكم رُدَّتْ إليكم في صُورِ
 بائنين والسبعين قولٌ في الحصى
 للامة احصى غدا و اقتضا
 فكلّ الاثنين وسبعين الفِرَقِ
 ساقطة من اعتبارٍ دون حق

سرّی دیگر

مقصود از انجام رمی و هروله
 و مانند آن، اظهار رقیّت و
 عبودیت است؛ چنانکه برخی اظهار
 داشته‌اند:

«با اینگونه اعمال است که اوج
 رقیّت و بندگی انسان آشکار می‌شود، بر
 خلاف عبادات دیگر؛ مثل زکات، که
 احسان نیک است و عقل حکمت آن را
 درک می‌کند یا روزه که شکستن شهوت
 آدمی است که دشمن خداست یا
 خویشتن‌داری است که فارغ شدن برای
 عبادت خداست و مانند رکوع و سجود
 در نماز که تواضع در برابر خداست
 و نفس آدمی با تعظیم خدا مانوس است.
 گویند عقل راهی برای درک اسرار
 عباداتی چون رمی و هروله ندارد و کسی
 که چنین اعمالی را انجام می‌دهد،
 انگیزه‌اش جز اطاعت و امتثال امر الهی
 نیست. عقل به‌طور کلی از تصرف در
 چنین اموری ناتوان است. هر جا که عقل
 حکمت عملی را درک کند طبع آدمی نیز
 بدان میل می‌یابد؛ میلی که در واقع معین و
 کمک‌کار و برانگیزاننده انسان در انجام
 آن عمل است؛ لذا اوج رقیّت و بندگی در
 آن آشکار نمی‌شود.»

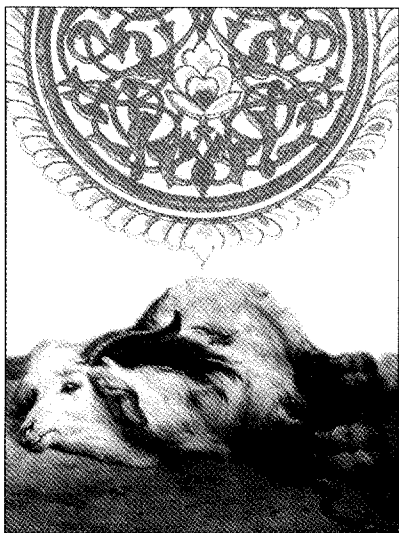
فرمانی در حج، در حقیقت دین
 حیوانیت خویش است، تا کمال
 انسانیت مشاهده شود.

حاجی سبزواری در تشریح این نظریه، می‌گوید: مقصود آن است که مصالح نهفته در افعال شرعی، بعضی واضح و آشکار، بعضی مخفی و بعضی دیگر مخفی‌تر است که اکثر عقول را بدان راهی نیست، وگرنه اوامر و نواهی خداوند حکیم، دارای حکمت و مصلحت است. مقصود آن است که انسان از انجام این‌گونه اعمال، قصد قربت و اخلاص دارد و بس و عمل را جز برای او انجام نمی‌دهد و در برابر آن، از خدا جز خود خدا طلب نمی‌کند و تقرّب به او انگیزه فعل اوست و نه چیز دیگر.^{۲۷}

اسرار قربانی

شکرانه بده که خونبهای تو منم

گر بر سر کوی عشق ما کشته شوی



قربانی در حج، در حقیقت ذبح حیوانیت خویش است، تا کمال انسانیت مشاهده شود. گاو و شتر و گوسفند در واقع شهوات ما هستند و کشتن آنها به منزله تحریص نفس به علم و عمل است که باید قبل از ضعف قوای جسمانی و قوی بودن قوا انجام داد؛ چرا که اگر انسان در این زمینه کوتاهی کند تا قوایش تحلیل رود، مبارزه او با شهوات مثل کشتن حیوان ناقص در موسم حج است و قربانی ناقص

شایسته هدیه کردن نیست. چه اینکه، جز عمل خالص از آدمی به خدا نمی‌رسد. در قرآن کریم می‌فرماید: ﴿لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومَهَا وَلَا دِمَاؤها وَلَا لِكِنَّ يَنَالُهُ التَّقْوَىٰ مِنْكُمْ...﴾^{۲۸}

حتی تری کمال انسانیتک
و البدن والأغنام من شهواتنا
فعبجّلوا قبل تخلّل الخلل
و لن ينال الله الا الخالص

و ذبح هدی ذبح حیوانیتک
فبقر النفس اقتلوا فی ذا المتی
و قتلها اغراء علم و عمل
لم یحیر للاهداء هدی ناقص

اسرار بازگشت به مکه

زائر خانه خدا، پس از اعمال منا و بیتوته در آن سرزمین، به مکه باز می‌گردد تا طواف زیارت و نماز طواف و سعی و طواف نساء و نماز طواف به جا آورد. این بازگشت می‌تواند اسرار گوناگونی داشته باشد:

اول آنکه، مثل اعمال و عباداتی که انسان تکرار می‌کند تا در پرتو تکرار، برای او ملکه شود، تکرار این اعمال و مناسک نیز موجب می‌شود که در نفس او رسوخ نماید، بلکه صاحب ملکه، خود فرشته‌ای از فرشتگان الهی می‌شود. خداوند دو دسته فرشته دارد: یک دسته فرشتگان خارجی و دسته دیگر فرشتگان داخلی، که متصل به روح آدمی هستند و به وسیله قوی و طبایع، فعلی انجام می‌گیرد؛ همانطور که فرشتگان لطف و رحمت تحت اسماء جمالیة حقّ‌اند و فرشتگان قهر و غضب، تحت اسماء جلالیة او، آدمی نیز تحت امر الهی انجام وظیفه می‌کند.

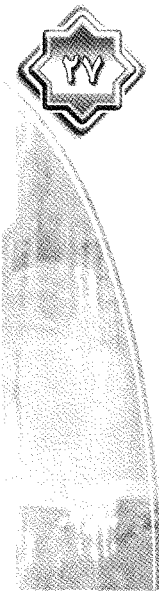
| | |
|---------------------------|------------------------------|
| تطبق ما في الخلق من تكرّر | ذا العود و التكرار مثل الآخر |
| بل سبباً لحول ذیها تلکه | و الحال بالتكرار صارت ملکه |
| يفعل مأموراً به و يمتثل | تحت اسمي الجمال و الجلال ظلّ |

دوم آنکه، اگر اعمال او در مرتبه اول، مورد پذیرش درگاه حق واقع نشده، بار دیگر انجام دهد، به امید آنکه مقبول افتد.

| | |
|---------------------------------|------------------------|
| في المرّة الأولى عسى الثاني قبل | و إنّه لولا قبول فافعل |
|---------------------------------|------------------------|

سوم آنکه، اگر در مرتبه اول از اسرار باطن اعمال و مناسک حج آگاه نشده، چه بسا با تکرار از آنها اطلاع پیدا کند.

| | |
|-------------------------|---------------------------|
| مرّة أولى كرّة أخرى يتي | و إنّه لولا عثور السرّ في |
|-------------------------|---------------------------|



○ پانوشت ها:

۱. ر. ک: مقدمه تحقیق «نبراس الهدی» به قلم محسن بیدارفر.
۲. امین الاسلام طبرسی، مجمع البیان، ذیل آیه ۲۸ سوره حدید.
۳. فاضل هندی، کنز العمال، ج ۲، ص ۴۷
۴. علی بن ابراهیم، تفسیر قمی، ج ۲، ص ۸۳
۵. مجلسی، بحار الأنوار، ج ۵۸، ص ۳۹، ح ۴
۶. همان، ج ۷۰، ص ۱۹۱، ح ۱۴
۷. شرح الاسماء یا شرح دعاء الجوشن الكبير، ص ۳۰۸
۸. بحار الأنوار ج ۲، ص ۳۲، ح ۵
۹. کلینی، اصول کافی، ج ۱، کتاب العقل و الجهل، ح ۳
۱۰. شاید مراد حق تعالی از آیه مبارکه: ﴿وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ مَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَمَا مِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِمْ مِنْ شَيْءٍ...﴾ (انعام، آیه ۵۲) این گروه باشند.
۱۱. ﴿إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الضَّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يُعْقِلُونَ﴾. انفال: ۲۲
۱۲. شیخ صدوق، من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۲۱۵، ح ۲۲۰۴
۱۳. رعد: ۲۸
۱۴. اعراف: ۲۹
۱۵. قلم: ۴
۱۶. بحار الأنوار، ج ۵۸، ص ۱۲۹؛ سید حیدر آملی، جامع الاسرار، ص ۳۶۳
۱۷. نهج البلاغه صبحی صالح، ص ۳۹
۱۸. بحار الانوار ج ۸۷، ص ۱۹۹، ح ۴
۱۹. ذاریات: ۵۶
۲۰. ابن عربی، تفسیر القرآن الکریم، ج ۲، ص ۵۴۵
۲۱. مستدرک الوسائل، ج ۵، ص ۲۹۸؛ کنز العمال ج ۱، ص ۲۲۵
۲۲. فجر: ۲۸
۲۳. بقره: ۱۴۸
۲۴. آل عمران: ۱۳۳
۲۵. من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۱۹۷؛ صدوق، علل الشرايع، ج ۲، ص ۲۸
۲۶. قیامت: ۲
۲۷. شرح الاسماء، صص ۳۱۴-۳۱۵
۲۸. حج: ۳۷